

## مقدمه

<sup>1</sup> از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،<sup>2</sup> چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،<sup>3</sup> من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،<sup>4</sup> تا صحت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

## خبر تولد یحیی

<sup>5</sup> در ایّام هیروودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی زکریّا نام از فرقه ایّیا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.<sup>6</sup> و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرائض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.<sup>7</sup> و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

<sup>8</sup> و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می‌کرد،<sup>9</sup> حسب عادت کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.<sup>10</sup> و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.<sup>11</sup> ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.<sup>12</sup> چون زکریّا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.<sup>13</sup> فرشته بدو گفت: ای زکریّا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.<sup>14</sup> و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.<sup>15</sup> زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.<sup>16</sup> و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.<sup>17</sup> و او به روح و قوّت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.<sup>18</sup> زکریّا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهم دیرینه سال است؟<sup>19</sup> فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به

تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.<sup>20</sup> و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنها مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.<sup>21</sup> و جماعت منتظر زکریّا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجب شدند.<sup>22</sup> اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند.<sup>23</sup> و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.<sup>24</sup> و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت،<sup>25</sup> به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

## خبر تولد عیسی

<sup>26</sup> و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.<sup>27</sup> نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.<sup>28</sup> پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.<sup>29</sup> چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّات است.<sup>30</sup> فرشته بدو گفت: ای مریم، ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای،<sup>31</sup> و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.<sup>32</sup> او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمّی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.<sup>33</sup> و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.

<sup>34</sup> مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختم؟<sup>35</sup> فرشته در جواب وی گفت: روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلیٰ بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.<sup>36</sup> و اینک، ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.<sup>37</sup> زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.<sup>38</sup> مریم گفت: اینک، کنیز خداوندم.

مرا برحسب سخن تو واقع شود. پس فرشته از نزد او رفت.

### ملاقات مریم با الیصابات

<sup>39</sup> در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.<sup>40</sup> و به خانه زکریا درآمده، به الیصابات سلام کرد.<sup>41</sup> و چون الیصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و الیصابات به روح القدس پر شده،<sup>42</sup> به آواز بلند صدا زده گفت: تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.<sup>43</sup> و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟<sup>44</sup> زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زد من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.<sup>45</sup> و خوشبحال او که ایمان آوژد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.

### سرود مریم

<sup>46</sup> پس مریم گفت: جان من خداوند را تمجید می‌کند،<sup>47</sup> روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،<sup>48</sup> زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،<sup>49</sup> زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدّوس است،<sup>50</sup> و رحمت او نسلًا بعد نسل است بر آنانی که از اومی ترسند.<sup>51</sup> به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.<sup>52</sup> جباران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.<sup>53</sup> گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست ردّ نمود.<sup>54</sup> بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش،<sup>55</sup> چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابدالآباد.<sup>56</sup> و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانه خود مراجعت کرد.

### تولد یحیی

<sup>57</sup> اما چون الیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.<sup>58</sup> و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی

کردند.<sup>59</sup> و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند.<sup>60</sup> اما مادرش ملتفت شده، گفت: نی، بلکه به یحیی نامیده می‌شود.<sup>61</sup> به وی گفتند: از قبیله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.<sup>62</sup> پس به پدرش اشاره کردند که، او را چه نام خواهی نهاد؟<sup>63</sup> او تختهای خواسته بنوشت که: نام او یحیی است! و همه متعجب شدند.<sup>64</sup> در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد.<sup>65</sup> پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.<sup>66</sup> و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با وی می‌بود.

### سرود و نبوت زکریا

<sup>67</sup> و پدرش زکریا از روح القدس پر شده، نبوت نموده، گفت:<sup>68</sup> خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد<sup>69</sup> و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود.<sup>70</sup> چنانچه به زبان مقدّسین گفت که، از بدو عالم انبیای او می‌بودند،<sup>71</sup> رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،<sup>72</sup> تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدّس خود را تذکر فرماید،<sup>73</sup> سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،<sup>74</sup> که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم،<sup>75</sup> در حضور او به قدّوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.<sup>76</sup> و تو ای طفل، نبی حضرت اعلیٰ خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیا سازی،<sup>77</sup> تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان.<sup>78</sup> به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلیٰ از ما تفقد نمود،<sup>79</sup> تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.

<sup>80</sup> پس طفل نمو کرده، در روح قوی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.